

از آینه های ناگهان ۲

اینجا.. زون!

قیصر امین پور

عنوان: از آینه های ناگهان جلد دوم
موضوع: شعر نو
نویسنده: قیصر امین پور
منتشر شده توسط سایت اینترنتی [زون](#)

شعراسته اثر

با مراجعه به سایت اینترنتی زون، میتوانید از امکانات دیگر ما همچون دسترسی به قالبهای مختلف این کتاب الکترونیکی برای شنیدن آثار هنرمند مورد علاقه خود توسط پخش کننده صوتی و یا مطالعه آنها بوسیله گوشی تلفن همراه تان استفاده کرده و برترین و تازه ترین آفرینه های برجسته ترین هنرمندان جهان را دریافت کنید. شایان توجه است که این نسخه رایگان از کتاب ممکن است دارای محدودیتهایی از قبیل عدم حق کپی برداری باشد، برای دریافت نسخه بدون محدودیت آن با ما تماس بگیرید.

نویسندگان

سایت اینترنتی: www.zoon.ir
بخش پشتیبانی: <http://support.zoon.ir>
نشانی ایمیل: info@zoon.ir

اطلاعات تماس

خورشید روستا

در شعر های من

خورشید

از موضع مضایقه می تابد

خورشدهای زرد مقوایی

و آسمان سربی

با بادهای سر

در شعر های من جریان دارد هر چند

این برگهای کاهی

با این حروف سربی سنگین

بر بالهای باد سفر می کنند

اما

خورشید های شعر من ، اینجا

خورشید نیستند اینجا

خورشیدههای شعر مرا باد می برد

این درد کوچکی نیست

در روستای ما

مردم

شعر مرا به شور نمی خوانند

گنیا زبان شعر مرا ، دیگر

این صادقان ساده نمی دانند

و برگهای کاهی شعرم را

- شعری که در ستایش گندم نیست -

یک جو نمی خرنند

از من گذشت

اما دلم هنوز
با لهجه ی محلی خود حرف می زند
با لهجه ی محلی مردم
با لهجه ی فصیح گل و گندم
گندم
خورشید روستاست
وقتی که باد موج می اندازد
در گیسوی طلایی گندمزار...
خورشید های شعر من آنجاست !

باد بی قراری

این بوی غربت است
که می آید
بوی برادران غریبم
شاید
بوی غریب پیره‌نی پاره
در باد
نه !
این بوی زخم گرگ نباید باشد
من بوی بی پناهی را
از دور می شناسم :
بوی پلنگ زخمی را
در متن مه گرفته ی جنگل
بوی طنین شیپه ی اسبان را
در صخره های ساکت کوهستان
بوی کتان سوخته را
در مشام ماه
بوی پر کبود کیوتر را
در چاه
این باد بی قراری
وقتی که می وزد
دل‌های سر نهاده ی ما
بوی بهانه های قدیمی
می گیرد
و زخم‌های کهنه ی ما باز
در انتظار حادثه ای تازه
خمیازه می کشند
انگار
بوی رفتن
می آید

Zoon.ir

تعبیر خواب

دیشب دوباره
گویا خودم را خواب دیدم :
در آسمان پر می کشیدم
و لا به لای ابرها پرواز میکردم
و صبح چون از جا پریدم
در رختخوابم
یک مشت پر دیدم
یک مشت پر ، گرم و پراکنده
پایین بالش
در رختخواب من نفس می زد
آنگاه با خمیازه ای ناباورانه
بر شانه های خسته ام دستی کشیدم
بر شانه هایم
انگار جای خالی چیزی...
چیزی شبیه بال
احساس می کردم !

فردا

دیروز
ما زندگی را
به بازی گرفتیم
امروز، او
ما را ...
فردا؟

رفتن ، رسیدن است

موجیم و وصل ما ، از خود بریدن است
ساحل بهانه ای است ، رفتن رسیدن است
تا شعله در سریم ، پروانه اخگریم
شمعیم و اشک ما ، در خود چکیدن است
ما مرغ بی پریم ، از فوج دیگریم
پرواز بال ما ، در خون تپیدن است
پر می کشیم و بال ، بر پرده ی خیال
اعجاز ذوق ما ، در پر کشیدن است
ما هیچ نیستیم ، جز سایه ای ز خویش
آیین آینه ، خود را ندیدن است
گفتی مرا بخواهن ، خواندیم و خامشی
پاسخ همین تو را ، تنها شنیدن است
بی درد و بی غم است ، چیدن رسیده را
خامیم و درد ما ، از کال چیدن است

فصل تقسیم

چشم‌ها پرسش بی پاسخ حیرانیها
دستها تشنه ی تقسیم فراوانیها
با گل زم سر راه تو آذین بستیم
داغهای دل ما ، جای چراغانیها
حاليا دست کریم تو برای دل ما
سرپناهی است در این بی سر و سامانیها
وقت آن شد که به گل حکم شکفتن بدهی
ای سرانگشت تو آغاز گل افشانیها
فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید
فصل تقسیم غزل‌ها و غزلخوانیها
سایه ی امن کسای تو مرا بر سر بس
تا پناهم دهد از وحشت عریانیها
چشم تو لایحیه ی روشن آغاز بهار
طرح لبخند تو پایان پریشانیها

بی قراری

ناودانها شر شر باران بی صبری است
آسمان بی حوصله ، حجم هوا ابری است
کفشهایی منتظر در چارچوب در
کوله باری مختصر لبریز بی صبری است
پشت شیشه می تپد پیشانی یک مرد
در تب دردی که مثل زندگی جبری است
و سرانگشتی به روی شیشه های مات
بار دیگر می نویسد : " خانه ام ابری است "

سبز

خوشا هر باغ را بارانی از سبز
خوشا هر دشت را دامانی از سبز
برای هر دریچه سهمی از نور
لب هر پنجره گلدانی از سبز

نیایش

مبادا آسمان بی بال و بی پر
مبادا در زمین دیوار بی در
مبادا هیچ سقفی بی پرستو
مبادا هیچ بامی بی کبوتر